

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مطرح فرمودند راجع به حقیقت شرعی بود عرض شد ملخص مطالبی را که مرحوم استاد در اینجا آوردند چون فعلا این قسمت از کتاب ایشان را می خوانیم یک مقدار کلمات صاحب کفایه بود یک مقدار هم کلمات استادشان مرحوم نائینی بود، البته این قسمت مرحوم نائینی در فوائد چاپ نشده است.

خلاصه ی بحثی را که در حقیقت شرعیه کردند این است که آیا این الفاظ در شرع دارای معانی خاصی هستند و در شرع در معانی خاصی به کار برده شدند غیر از معنای لغوی یا نه، این خلاصه ی بحثش و ثمره ی معروفی را هم ذکر کردند که اگر این الفاظ مجرد از قرینه است در روایات یا آیات به کار برده می شود مراد معانی شرعی است یا همان معانی لغوی اش است.

در ضمن هم فرض کنید صلاه را به معنای دعا زکات را به معنای صدقه گرفتند، و نقل کردند این مطب را، مرحوم آقای نائینی اشکال کردند که این ثمره بار نمی شود چون ما روایاتی داریم از اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین است، از رسول الله ما مستقیم نداریم ولذا در زمان اهلیت هم این الفاظ در معانی شرعی به کار برده شده است، این ثمره بار نمی شود.

بحث دیگری را هم که مطرح کردند این بود که احتمالا این الفاظ در شرائع سابقه بوده تمسک کردند به اوصانی بالصلاه والزکاء و اشکال کردند که اگر در شرائع سابقه به تعبیر مرحوم آقای خوئی و کذلک آقای آشیخ محمد حسین اصفهان به لغت سریانی یا عبری بوده است.

احتمالا مرادشان از سریانی لغت حضرت عیسی بوده است، در کتاب آقای خوئی آمده است که سریانی لغت حضرت عیسی بوده و عبری هم لغت حضرت موسی بوده و عرض کردم لغت حضرت عیسی هم آرامی هم بوده سریانی نبوده و اشتباه شده است.

.....

علی ای حال اگر هم بوده ثابت نشده است، طبیعتاً یک عده هم بحث کردند این را درست است، این اشکال را آقای خوئی دارند آقای آشیخ محمد حسین هم دارند، درست است که لغت اصلی بوده اما به هر حال قبل از اسلام اینها ترجمه شدند، صلاة و زکاة قبل از اسلام ترجمه‌ی به این معنا شدند، این هم بحثی بود که در کفایه آمده بود که شاید مثلاً از آیات استفاده می‌شود که این مطلب اصلش این طور بوده است.

بحثی را که بعدها مطرح شد از زمان کفایه شاید قبلش هم باشد اما به هر حال در کتب ما مطرح شد که احتمال دارد در مورد این الفاظ حقایق شرعیه به گونه‌ای بوده که استعمال با وضع یکی باشد، این هم یک بحثی است که گاهی ممکن است انسان در مقام استعمال هم وضع بکند هم استعمال مثلاً عده‌ای نشستند بچه‌ای را نامگذاری کنند ایشان می‌گویند ناولونی ولدی محمداً مثلاً، که این هم وضع است هم استعمال است، یک احتمال هم دادند که الفاظ شرع از این قبیل باشد، یعنی از قبیل همین ناولونی، چون پیغمبر می‌فرماید، صلوا کما رأیتمونی اصلی، همین که گفت صلوا یعنی صلاة این است، هم وضع است هم استعمال است

و عرض شد که بعد از کفایه طرحی شد که آیا اصلاً این مطلب درست است فی نفسه می‌شود هم وضع باشد هم استعمال باشد، در استعمال به لفظ به لحاظ عالی نگاه می‌کنند، در وضع به لحاظ استقلالی، جمع بین لحاظین عالی و استقلالی نمی‌شود سعی کردند جواب بدهند و آیا این نحوه‌ی از وضع حقیقت است یا مجاز است، اضافه‌ی بر آن بحث که آیا امکان دارد یا ندارد، آیا وقتی می‌گویند ناولونی ولدی محمداً هنوز وضع نکرده این آیا حقیقت است یا مجاز است یا هیچ کدام نیست خارج از حیات است، این سنخ بحث را بیشتر متاخرین اصحاب ما یعنی همین از زمان صد و خورده‌ای سال اخیر این بحث را هم در بحث اضافه کردند، که هم وضع باشد هم استعمال باشد تازه این وضع و استعمال علی تقدیر امکان آیا حقیقت است یا مجاز است یا لیس باحدهما نه این است نه آن است.

این خلاصه‌ی بحثی بود که ما در جلسه‌ی قبل خواندیم و توضیحاتی هم به اندازه‌ی خودش داده شده است.

عرض کنم که این بحث حقیقت شرعیه یک بحث قدیمی است در کتب اهل سنت خیلی مفصل و مشروح بیان شده، و ظاهرش این است از وقتی اصول فقه نزد اهل سنت شکل همین رسمی خودش را پیدا کرد یعنی از قرن چهارم که کتاب‌هایی را مثل معتمد و ابوالحسین بصری و اینها را می‌بینیم از همان اوایل این مباحث مطرح شده مبحث حقیقت شرعیه مطرح شده است.

البته ریشه‌ی بحث قدیمی‌تر است ریشه‌ی بحث به این قرن برنمی‌گردد ریشه‌ی بحث قدیمی‌تر است و مفصلاً متعرضش شده‌اند و در مقام نسبت اقوال همچنان که سابقاً هم عرض کردم گاهی هم متعارض نسبت داده شده است، مثلاً گفتند اکثر این را گفتند آنها گفتند اکثر این را گفتند، این هم هست و عرض کردیم این کتاب‌های مفصل اصولی که در این برهه‌ی قرن ششم و هفتم نوشته شده یک مقداری از وقت خودشان را صرف نسبت اقوال کردند مثلاً ابوالحسن اشعری این را گفتند آن می‌گوید نه ابوالحسن اشعری این را گفته است. گاهی اوقات هم کلام خود ایشان نیاورند همینطور بدون مستند یک چیزی گفتند.

عرض کردم یک مقداری از وقت را صرف اموری کردند که ارزش علمی ندارد و روش علمی هم نیست، یعنی این جزو اصول تحقیق علمی این است که اول کلام خود آن شخص را بیاورند از کتابش این کتاب ثابت هست نیست، نسخ مختلف دارد آیا این مطلب را ایشان گفته عرض کردم همین کتاب مغنی قاضی عبدالجبار هم خوب واقعا کتاب بزرگی است، خود قاضی عبدالجبار یکی از مغزهای متفکر معتزله است که اهل تهران هم هست، از مغزهای متفکر دنیای اسلام هم هست حالا با او موافق نیستیم جای خودش اما به هر حال این کتاب مغنی که بعضی جلدهایش در حدود دو جلد است اینها مجموعه بیست جلد است موجود است و تعجب است با اینکه مرحوم سید مرتضی با ایشان کاملاً معاصر است سریعاً بر ایشان رد نوشته یعنی خیلی نشان می‌دهد فعالیت آنها در این مقام تا چه حد شدید بوده است.

علی‌ای حال رد مرحوم سید مرتضی معروف است به الشافی، الشافی سید مرتضی رد بر همین کتاب مغنی قاضی عبدالجبار است، البته فقط جلد آخرش که در امامت است، در خصوص بحث امامت ردی بر ایشان نوشته به نام الشافی که مرحوم شیخ طوسی هم تلخیصی دارد، عمده‌ی کلام مرحوم شیخ طوسی همین تلخیص است

حالا از عجایب این است که ایشان متن کتاب مغنی را نقل می کنند، قال قال نقل می کند با آن که الان خود سنی ها چاپ کردند فرق دارد این هم خیلی عجیب است، ما نقلی را که از سید مرتضی دارد را داریم متفاوت است، که این خودش نشان می دهد که در همان زمان خودش نسخ ... والا بعید است که سید مرتضی اینقدر تساهل داشته باشد، رضوان الله تعالی علیه.

علی ای حال اینکه من عرض می کنم ثبوت کتاب، بعد صحت نسبت این کتاب اینها باید بررسی بشود، بعد صحبت بشود که این عبارت مثلا چنین است یا گاهی اوقات عرض کردیم در کتاب مبسوط شیخ گاهی در یک مساله ای دو سه تا قول دارد یک صفحه چیزی می گویند چند صفحه بعد چیز دیگری می گوید چندین صفحه بعدش چیز دیگری می گوید، پیش می آید بشر است دیگر، حتی می گویم نقل می کردند مرحوم شهید ثانی رساله ای موجز نوشته مورادی که شیخ طوسی در خلاف ادعای اجماع کرده که مثلا اجماعا رایش این است بعد ادعای هم به خلاف اجماعش کرده است، خود اجماعا رای شیخ ... دو تا اجماع معاکس هم را به شیء نسبت داده است این پیش می آید انسان محل سهو و نسیان است، این خطا و خطیئه در انسان امر عادی است.

علی ای حال کیف ما کان یک مقداری از اوقاتش را صرف نقل این اقوال و اینها شده است، و در میان کتب متاخر ما مثل مرحوم آقای اصفهانی باز یک مقداری نقل شده است که صلاة در لغت به معنای دعا نیست زکات هم به معنای صدقه نیست، مرحوم اصفهانی اعتقادش این است که صلاة به معنای عطف و میل است، یک عطف و توجهی است که انسان نسبت به حضرت حق دارد، یک توجهی است که حضرت حق نسبت به انسان دارد، ان الله وملائکته یصلون علی النبی، اصل لغت صلاة ... یک بحث ها جانبی اینطوری هم باز پیدا شد که اصل صلاة به معنای میل است.

البته صلاة در لغت عرب که الان در قرآن هم استعمال شده یک نوع لین و نرمی در اثر ... یعنی می شود گفت ذوب شدن، چون صلاة را در آتش به کار می برند، مصلی یعنی سرخ شده با آتش . مثل مقلی ، مقلی یعنی سرخ شده با روغن است و در قرآن هم دارد یصلی النار الکبری و لذا بعضی احتمال دادند که صلاة به معنای مثلا لین به معنای به اصطلاح سهل و آسان و نرم شدن در واقع باشد، مثل گوشتی که در مقابل آتش نرم می شود اصلا صلاة به معنای این باشد، اصلا به معنای عطف و میل هم نباشد.

این هم بحث‌هایی است که بعضی از آقایان در همین زمینه انجام دادند که صلاة به معنای دعا نیست.

طبیعتاً مباحث لغوی را ما فقط اینجا اشاره وار صحبت می‌کنیم آقایان دیگر مراجعه کنند، این سنخ مباحث لغوی که در قرآن به کار برده شده و در یک عرف معینی بوده و یک تأثیر معینی قرآن دارد یعنی الفاظ قرآنی دارد این با این مقداری که نوشتند حل نمی‌شود، اصلاً عده‌ای رایشان این است که این لفظ اصلاً نه عبری است نه سریانی است نه آرامی است و نه عربی است یک لفظ کلدانی است غیر متعارف از میانه‌های عراق گرفته شده است، به معنای صلوتا به معنای دعاست اصلاً آنهم زکوتا بوده در اصل.

حالا عرض کردم بحث‌های لغت شناسی در اینجا بوده و عرض کردم ریشه‌های این بحث‌ها در درجه‌ی اول برمی‌گردد به آنچه که در میان عرب در یمن بوده بعد به طرف شمال جزیره‌ی عرب یعنی مکه و مدینه و غیره آمده و یک مقدار هم به خاطر اینکه دنیای عرب در حقیقت اگر دقت بکنید فرض بکنید عربستان بعد یمن در طرف شرقی دریای سرخ هستند، یا به اصطلاح قدیمی‌ها قلزم، قلزم یعنی همین دریای سرخ، و آفریقا در طرف غربی‌اش است، و یک قسمت‌هایی در همین دریای احمر نقل و انتقال از آفریقا که این قسمت را حبشه می‌گفتند، جنوب است تقریباً و آن آخر دریای سرخ که الان هم به باب المندب معروف است، این تنها نقطه‌ای است در دریای سرخ که از آن طرف ساحل آن طرف را می‌شود دید، این قدر این باب المندب به هم نزدیک است.

یکی از راه‌ها و بزرگ‌راه‌های آبی دنیاست فعلاً مثل همین خلیج فارس ما و تنگه‌ی هرمز یک دو سه جا هستند که در سطح جهانی تأثیرگذارند یکی هم باب المندب است، چون باب المندب از دریای سرخ واقعاً اقیانوس هند می‌شدند و این طرفش هم اطلس است، وارد این بحث جغرافیایی نشویم.

به هر حال آمدن در حبشه هم خیلی موثر بوده یعنی یک مقدار لغات حبشی تأثیرگذار بوده عرض کردم آن تأثیرگذاری که در لغت عرب به لغت فارس نسبتاً کم بود به لغت عبری به خاطر مدینه و در منطقه بادی القری، دیگر اینها یک شرح تاریخی دارد چون از بحث ما کلاً خارج است نمی‌گوییم، غرض اینها خودش یک تاریخ‌های معینی دارد اینطور که بخواهیم این معانی که آقایان نوشتند اثباتش خیلی مشکل است، مضافاً به اینکه هر کدام یک تاریخی دارد عرض کردیم شواهد قرآن از حج و زکات و صلاة در آیات مکیه زیاد

است اما صوم در آیات مکیه نیست، باز حج در آیات مکیه نیامده اما حج در مکه هم بوده است، اصولا عرض کردیم مشرکین حج به جا می‌آوردند یهود و نصاری حج نداشتند.

با اینکه در روایات ظاهر می‌شود که خود حضرت موسی به حج آمده خود حضرت عیسی به حج آمده لکن این دو تا دین معروف این دو تا حج را برداشته بودند اما مشرکین حج داشتند، لذا در خود مکه عنوان حج یک عنوان جا افتاده و معروفی بود احتیاجی نداشت که شریعت باشد. عرض کردم اینها هر کدام یک تاریخ معین دارد فعلا نمی‌خواهیم وارد این مباحث شویم.

بله لفظ صوم را احتمالا چون لفظ صوم در آیات مکی به کار برده نشده است، فقط در این انی نذرت للرحمن صوما فلم اکلم الیوم انسیا، صوم سکوت و روزهی سکوت این در قرآن در آیات مکی به کار برده شده و الا آیات صوم فقط منحصر در آیات مدنی است، و معروف هم این است که مشرکین اصولا اهل روزه نبوده‌اند و در میان این طوائف مسیحی‌ها اهل روزه بودند و یهودی‌ها، اینها تقریبا در مکه نبودند، در مکه که یهودی کلا نبود، مسیحی هم نوفل که دایی حضرت خدیجه است ایشان و عده‌ای از این قبیل، دایی است یا عمو الان نسبتش یادم نیست.

غرض اینکه اما در مدینه یهود بودند اصطلاح صوم در مدینه در آیات مدنی آمده و جایگاه خودش را دارد عرض کردم من یک اشاره‌ای کردم که مباحث را به این صورت مطرح کردند مثل کلیات صحبت کردن خیلی تاثیرگذار نیست، حالا برای آشنا شدن تا یک مقداری با اصل این بحث که عرض کردیم از قرن چهارم در میان اهل سنت کاملا رایج شد و بعد هم بحث‌های بسیار مفصلی را در این جهت انجام دادند، اهل سنت بعدها که این مبحث شکل رسمی تری به خودش گرفت در این کتاب بحر المحيط زرکشی می‌خوانیم از جلد اول از صفحه‌ی ۵۱۳ ایشان شروع می‌کند مباحث الحقیقه و المجاز مثل همین بحث وضعی که در کفایه آمده اینجا مباحث حقیقت و مجاز را مطرح می‌کند بعد معنای حقیقت را می‌نویسد معنای مجاز را می‌نویسد که خوب ربطی به ما نحن فیه ندارد.

این کتاب متأسفانه به نظر من خوب ویرایش نشده و عناوین را خوب و درست درنیاورده است.

.....
علی ای حال و در صفحه‌ی بعدش و تنقسم الحقیقه الی اللغویه و عرفیه و شرعیه، این را هم در اینجا متعرض می‌شود و یک توضیحاتی را بیان می‌فرماید. در صفحه‌ی بعدی‌اش می‌گویم چون عنوان نزده من مجبورم بخوانم اگر آقایان داشتند این کتاب را، متأسفانه ایشان عنوان نزده و ...

بعد اذا علمت هذا فتتکلم علد هذه الاقسام فنقول اما اللغویه، از اینجا شروع می‌کند حقیقت اللغویه ... دیگر اینها را ما شرح نمی‌دهیم چون ربطی ندارد، تا اوائل صفحه‌ی ۵۱۶ و اما العرفیه حقیقت عرفی را هم بیان می‌کند که طبعاً من نمی‌خوانم و وارد بحثش نمی‌شوم، ۵۱۷ و اما الشرعیه یک مقدماتی بود که ایشان می‌خواند و متعرض می‌شود می‌کشد تا صفحه‌ی ۵۱۷ که حقیقت شرعیه.

بعد ایشان در این بحث حقیقت شرعیه نه تا مبحث مطرح می‌کند، عرض کردم اصلاً نحوه‌ی کارشان و بحثشان و طرح مسأله‌شان با آنچه که الان ما داریم که الان من برای نمونه از محاضرات استاد خواندم اصلاً کلاً فرق می‌کند اولاً مبحثی راجع به تحقیق مراد بالاثم الشرعی، بعد نقل می‌کند فلان چه گفت دیگر من اینها را نمی‌خوانم خود آقایان مراجعه بکنند.

مثلاً وهل مراد بالحقیقه الشرعیه کل ما ورد علی لسان حملة الشریعة مما هو مخالف للوضع اللغوی او سواء آیا مخالف باشد یا نه، بعد این بحث لغوی را که اینها دارند مرادشان آن بحثی نیست که در کفایه دارد حقایق شرایع سابقه، اینها مرادشان در همان لغت عرب است اینطور بوده، لغویه که اینها اینجا می‌گویند این است، بعد وارد اقسام حقیقت شرعیه می‌شود که چهار قسمش می‌کند، اینکه لفظ و معنا هر دو معلوم باشند هر دو غیر معلوم باشند، لفظ معلوم باشد معنا غیر معلوم ... این چهار قسم است، عرض کردم یک بحث‌هایی را الان می‌فرمایند که به نظر ما آنها هم علمیت ندارد آن دیگر بحث خودش است، یک مقداری ایشان متعرض می‌شوند.

بعد می‌فرمایند این چهار قسم را بیخود می‌گویند باید مثلاً یک قسم باشد، عرض کردم این بحث را نمی‌خوانم چون خیلی طولانی است. یکی از حضار: اینها مثال دارد؟

آیت الله مددی: زکات و صلاه و اینها.

چون بعد یک توضیحی می‌آید بعد آن توضیحش را عرض می‌کنم.

شرط بحث این است که ما قائله الفلان کون اللفظ والمعنا من حیث هو مجاز لغوی یعلمها اهل اللغة لاستحالة نقل الشر لفظه لغویة الی معنی المجاز لغة ولا یعرفها اهل اللغة ، اصلا مراد بحث و محل بحث را این گرفتند.

عرض کردم خودشان هم مطالب مختلفی در محل بحث گفتند الثانی بحث دومی را که ایشان مطرح می کرد که اصلا ما می گویم ما فقط اشاره وار عرض می کنیم که از محل بحث ما با آنها خیلی عوض شدیم.

فی امکانها عقلا، مثل بحث حجیت است که امکانش را مطرح می کند، اصلا امکان دارد حقیقت شرعی یا نه ؟ آن وقت نقل می کند که بعضی ها گفتند که بعضی ها گفتند نه آن هم اختلافی است، این ها مبحث مبحث است ای کاش این درست تقسیم می کرد درست می نوشت این ویراستار کتاب ، الثالث ، اگر بر فرض ثابت شد که این حقیقت شرعی امکان دارد آیا حسن است یا حسن نیست یا قبیح است متعرض این بحث حسن و قبح هم شدند که عرض کردیم ما کلا این مباحث را نداریم به نظرم روشن شد.

الرابع اگر این مطالب ثابت شد آیا واقع هست یا نه آن وقت در مذاهبی که ایشان نقل می کند احدها انها لیست بواقعة مطلقا اصلا ما حقیقت شرعی نداریم، کلا نداریم، لیست بواقعة مطلقا امکان دارد اما نداریم، آن وقت یک اصطلاحی را اینها دارند، که تا حالا در این موارد ... نمی دانم من تا حالا در این موارد کتاب هایی که خودم دیدم کتاب های متاخر است بیشتر حالا کتاب هایی قبل از این ... آخر ما یک کتاب هایی در اصول جدید شیعه داریم که تقریبا جدید است یک نوع مثلا به حساب اگر ترتیب هم ترتیب اصول قدیم است طرحش جدید است، این کار از زمان وحید بهبهانی شروع شد یعنی ما وقتی که اصول را نوشتیم آن که الان دست ما رسیده مثل ذریعه سید مرتضی این طرحش را و کیفیتش تقریبا با همان اصول عامه است و از آنها نزدیکتر به اصول عامه بلکه عین آنهاست فقط آراء آراء شیعه است کتب علامه است رحمه الله ، حتی معارج محقق هم خیلی شبیه اصول عامه نیست، اما کتب علامه که عرض کردم مبادی و تذهیب و نهاییه است این سه تا به اصطلاح آن زمان حلقات ، سه دوره ایشان اصول را نوشتند مقدماتی متوسط عالی یک منتهی الاصول هم دارند یعنی آن دوره ی نهایی اش را یک نهاییه دارند در ترتیب کتب است یک منتهی هم دارند.

این کتاب‌های علامه دیگر تقریباً بلکه تحقیقا عین کتب اهل سنت است و شبیه آن هم معالم که نزد ما مقدمه‌ی کتاب معالم است، این هم سعی کرده است، اختلاف کمی دارد، بعد از معالم که به حساب جا افتاد تا حدی و اینها، البته بعد از معالم نیست این همان زمان است، مرحوم ملا امین استرآبادی است، حمله‌ی شدیدی را علیه اصول که مرادش بیشتر علامه است قرار داد، خوب یک دو سه قرن است که مشغول اصحاب و مشغول دعوای اخباری اصولی بودند بعد مرحوم وحید بهبهانی یک اصول جدید پایه ریزی کرد لذا من همیشه از ایشان به دوره‌ی جدید اصول شیعه یاد می‌کنم.

این دوره‌ی جدید است نه قدیمی‌های شیعه اینطورند نه قدیمی‌های اهل سنت، اهل سنت قدیم و جدید ندارند همه‌اش یکنواخت است، اما خود قدیم شیعه هم اینطور نبود. این خیلی مباحثش شکل اصول اهل سنت داشت اما خیلی از جاها عوض شد مخصوصاً عده‌ای از جاهایی که اساسی بود که محل اختلاف بود محل اشکال بود اینها به صورت اخباری درآمد این در اصول قدیم نبود کلاً مثلاً برائت را از اخبار گرفتند استصحاب را از اخبار گرفتند فرض کنید احتیاط را از اخبار گرفتند خود مرحوم صاحب وسائل در اوائل جلد ۱۸ چون من کارهایم سابقاً روی کتاب‌های مرحوم آقای ربانی بود جلد ۱۸ را به این جهت عرض می‌کنم، آن مقدمه‌اش یک فصلی و یکی از ابوابی که ایشان در مقدمات دارد یک بابی است در حسن احتیاط، این در وسائل اصلاً باب قرار داده است، همین که بعدها در اصول می‌خوانیم ایشان یک باب قرار داده به معنای حسن احتیاط ۶۷ یا ۶۸ روایت در آن باب آورده است.

تصادفاً ما هم در بحث احتیاط کل روایت را عدداً خواندیم یک تا آخرش، همه‌اش را متعرض شدیم چون معروف شده شیخ انصاری هم دارد لا ریب فی حسن الاحتیاط عقلاً و شرعاً، عرض کردیم ثابت نیست این کلام شیخ به این مناسبت ما تمام روایت احتیاط را احتیاط خواندیم و اثبات کردیم که وضع روشنی ندارد.

به هر حال آن وقت مرحوم شیخ که آمد مخصوصاً این بحث قطع و امارات را به این صورت مطرح کرد مخصوصاً اصول عملیه، در حقیقت می‌شود گفت اصول عملیه که ما الان داریم کلاً با اهل سنت فرق می‌کند بعد طرح‌هایی مثل حکومت و اینها که حالا شاید در بحث دوم اشاره بکنم اینها کلاً عوض کردند و تقریباً آن اصول مضمحل شد البته در این میانه ما عده‌ای از کتب مفصل داریم مثل مفاتیح

سید مجاهد مثل اشارات حاجی کلباسی کتاب مفصلی است که آراء و اقوال اهل سنت هم دارند خیلی هم مفصلند خوب شکل اساسی شان با کتب اهل سنت می خورد نمی دانم در آن بحث حقیقت شرعیه این مطالب را مطرح کردند یا نه اما بلا اشکال در این وضع جدید ما الان عرض کردم اصلا کل این مباحث از این شکلش خارج شده است، آنها مفصل آوردند.

اولا در نقل اقوال این نکته را خوب دقت کنید، مثلا مرحوم صاحب کفایه می خواسته بگوید اینها در لغت بوده می گوید واوصانی بالصلاة والزکاء ما دمت حیا لذا اشکال کردند شاید این ترجمه باشد در آن لفظ سریانی یا عبری یا فرض کنید آرامی لغت دیگری بود، اینها اصلا این بحث را وارد نشدند، آنها اصلا بواقعه مطلقا آن وقت یک اصطلاح دیگری هم اهل سنت در حقیقت شرعیه دارند که من ندیدم در کتب ما در این کتب متاخره‌ی ما یعنی در حدود صد و خورده‌ای سال اخیر ما نیست، یعنی یادم می آید از قوانین در این دویست سال اخیر ما یادم نمی آید در شیعه این بحث را اینجور مطرح کرده است، حالا مگر آن مفاتیح و اینها را دارم ولی نگاه نکردم مفاتیح و مناهج که اینها نوشتند.

اهل سنت یک اصطلاح دیگر هم دارند حقیقت دینیّه حقیقت شرعیه، چرا ما نداریم، لذا ایشان می گوید سواء الدینیّه او الشرعیّه این یک اصطلاحی است که اینها به کار بردند غرض این اصطلاح جدید است در کفایه آقای خوئی و نائینی دیگر، آن وقت مرادشان از دینیّه آن است که مربوط به کلام است و اولین بحث هم راجع به ایمان است، عرض کردیم بعد از ظهور خوارج بحث ایمان و کفر به شدت مطرح شد کافی هم جلد دوم قسمت مهمش شاید مهمترین قسمتش کتاب حجت و ایمان و کفر باشد.

و این سرش این شد که آیا ما فقط مومن و کافر داریم یا منزله‌ای بین منزلتین داریم، اصطلاحا می گویند یک منزله‌ای بین منزلتین این در جبر و تفویض است اشتباه نشود، و کان قائلا بالواسطه این در جبر و تفویض است یک واسطه یا منزله داریم در بحث ایمان و کفر این غیر از آن است اشتباه نشود، در ایمان و کفر بحث این است که ما یک ایمان داریم یک کفر داریم یک منزله بین منزلتین که تعبیر از آن به فسق می کنند، مسلمان هست اما مومن نیست، چرا چون خوارج منکر این بودند، اینکه من عرض کردم شاید در این بحثها هم هست خوارج بالفعل گروه تکفیری هستند الان مثلا می گویند فلان تکفیری و اینها نه اینها تکفیری نیستند، چون خوارج واقعا معتقد

بودند ما غیر از ایمان و کفر نداریم، شخص یا مومن است مسلمان است یا کافر است حد وسط دیگر ندارد ولذا هم قائل بودند که همه را بکشند اصلاً علامت خروج این بود که ... مگر اینکه کسی تسلیم آنها بشود و ایمان به مبداء آنها بیاورد والا همه را می‌کشند زن مرد بچه بزرگ، چون همه به زعم آنها کافر بودند.

ترتیبش هم این بود که می‌گفتند خلیفه یا امیرالمومنین به اصطلاح خودشان شراب می‌خورد این کافر است، نمی‌گفتند شخص فاسقی است، می‌گفتند کافر است، مردم هم امر به معروف نمی‌کنند، فریضتان من فرائض الله پس آنها هم کافرند، خیلی راحت کلیه‌ی مسلمانان من الباب الی المحراب کافر بودند یا به خاطر اینکه ارتکاب شرب خمر می‌کرد که خلیفه بود یا به خاطر امر به معروف نمی‌کرد و چون فقط خودشان با شمشیر امر به معروف می‌کردند فقط خودشان را مومن می‌دانستند.

پس این بحث ... آن وقت اینها حالا ایشان در اینجا دارد بعد هم می‌رود ... می‌گوید اصلاً این بحث حقیقت شرعیه اول از ایمان و کفر شروع شد. یعنی آمدند گفتند آقا ایمان یعنی تصدیق شما تصدیق بکنید کافی است ممکن است فاسق باشد، چون می‌دانید در همین صحیفه الرضای ما دارد الایمان قول باللسان واعتقاد بالجنان جنان یعنی قلب و عمل بالارکان یعنی سه چیز می‌خواهد، اینها هم نگفتند الذین آمنوا که در قرآن آمده آمنوا یعنی صدقوا، پس ایمان تصدیق است همین که خدا و رسول را قبول داشت مومن است، ولو شراب بخورد نماز نخواند هر کاری خواست بکند.

آن وقت اینها آمدند بین این دو فرق گذاشتند، عرض کردم ما اینها را نداریم ما مقدمات را عرض کردم، آمدند گفتند حقیقت دینییه حقیقت شرعیه، حقیقت دینییه را به کلام زدند حقیقت شرعیه را به فقه زدند مباحثی مثل ایمان و کفر و فسق و اینها و منزله بین المنزلتین را زدند به دینیّه مسائلی مثل صلاه و صوم و اینها را زدند به شرعیه ما در کتابهایمان فعلاً حقیقت شرعیه فقط هست اما در کتابهای اینها دوتا است اما معروفشان همین است که گفتیم عده‌ایشان گفتند نه حقیقت شرعیه به عمل می‌خورد حقیقت دینییه به صفت می‌خورد به شخص می‌خورد این هم یک اصطلاح دیگر یعنی حقیقت شرعیه صلاه و صوم است به عمل می‌خورد اما حقیقت دینییه به شخص می‌خورد یعنی مومن کافر فاسق به شخص می‌خورد مصلی به فاعل می‌خورد اسماء مشتقه.

لذا ایشان می گوید سواء الدینیة وهی المتعلقة باصول الدین کالایمان والکفر والفرعیة وهی المتعلقة بالفروع ما اصلا در کتب اصولیه این که ما الان داریم می خوانیم عرض کردم من مفاتیح و اینها را ندیدم بعید نیست آنها نوشته باشند، چون آنها کتب اهل سنت را نگاه کردند، ما اصولا کلا الان این بحث را نداریم فقط می گوئیم حقیقت شرعیه، بعد ایشان می گوید اصلا نداریم، بعد می گوید وهو رای المحققین من ائمتنا الفقهاء والاصولیین.

چون عبارتی که در کفایه آورده بود بالصلاة والزکاة ما دمت حیا بعد هم بحث کردند که اوصانی بالصلاة والزکاة ما دمت حیا، که آیا این لفظ عبری بوده یا ... معلوم می شود اصلا بحث آن نبوده که اینها تصور کردند ببینید وهو رای المحققین من ائمتنا الفقهاء والاصولیین که مثلا نیست ما حقیقت شرعیه نداریم نه حقیقت دینیة داریم نه حقیقت شرعیه داریم.

وقال اصحابنا عرض کردیم ایشان در اصحابنا شافعی است، لم ينقل الشرع شیئا من الاسامی اللغویه بل النبی کلم الخلق بلسان العرب والی آخره البته این از معتزله هم نقل کرده است، این دیگر احتیاج به آیهی مبارکه و اصلا بحث آیه و اینکه به لغت عبری بوده یا نبوده ندارد، اصلا این بحثها کلا مطرح نبوده است، من می خواهم طرح بحث روشن بشود، اصلا کلا این بحثها مطرح نبوده البته این مطلب هست در این کتاب که در بارهی دائرة المعارف اسلامی است این اولین کتابی است که نوشتند معظم نویسندگان هم کشیش هستند درش هم مطالب باطل زیاد است به همین جهت است.

این دائرة المعارف الاسلامیة لفظ صلاة را حتی از بعضی از شرعای جاهلی نقل می کند که من دیگر وارد خصوصیاتش نمی شوم چون همین مقدارش هم زیادی است.

حتی عجیب است که ایشان از ابوالحسن اشعری نقل می کند که امام اشاعره است، مثلا از یکی شان نقل می کند وان الاسامیة کلها باقیة علی مقتضاها فی اللغة قبل الشرع وبه قال ابوالحسن الاشعری این هم خیلی عجیب است که امام مذهب قائل به این مطلب است، و الان سنی ها هم اشعری هستند، الان حسب علم من معتزله خیلی کم هستند اگر هم هستند بروز و ظهور ندارند و مثال ذلک الایمان فی اللغة بمعنی التصدیق وقد صار بالشرع عند اصحاب الشافعیة اسما لجميع الطاعات، اینها آمدند گفتند درست است ایمان در لغت فقط همان

حالت قلبی و تصدیق است لکن در شریعت عمل است یعنی اگر اعمال انجام ندهد مومن نیست فاسق است نماز نخواند فاسق است آنها آمدند گفتند نه قرآن ایمان دارد الا الذین آمنوا ، ایمان هم یک عمل قلبی است، همینکه عمل قلبی اعتقاد به خدا درش هست کافی است نماز نخواند روزه نگیرد هر کار نخواست نکند.

یکی از حضار: یعنی حقیقت شرعیه هست ؟

آیت الله مددی: بله همان لغت است ، معنای لغوی

یکی از حضار: معنایی که اینها قائل شدند گفتند عمل هم هست.

آیت الله مددی: نه اینکه گفت عمل می آید حقیقت شرعیه می گیرد یا حقیقت دینیّه ، اینها حقیقت دینیّه می گویند، دین است چون اصول دین است دین گرفتند.

وعند الاشعری انه الان بمعنی التصدیق وكذلك صلاة وحج وعمرة اسامي لافعال مخصوصة زائدة على ما كان مفعولا منها في اللغة قبل الشرع عندنا وهي عند الاشعری ثابتة على ما كان عليه قبل الشرع، لکن شارع کم و زیاد کرده اضافاتی کرده است، بعد در ایشان در اینجا متعرض خصوصیات شده و حتی اینجا دارد قال ابوالحسن الاشعری ، نمی دانم از کدام کتاب ایشان نقل کرده ، این سابقی ها در این نقل ها خیلی دقیق نبودند ، ان الاسماء كلها لغوية وانه لم ينقل منها شيء الموضوع اللغة وان لا ایمان الا بتصدیق ایمان بتصدیق است عمل می خواهد باشد یا نباشد.

بعد دنبال یک مقداری از بحث ایمان و کفر رفتند که دیگر نمی خواهد.

بعد اختلف النافون على مذهبين ، اینهایی که گفتند نداریم، انها مقررۃ على حقائق اللغة لم تنقل ولم يوزد في معناها الثاني انها اقرت وزيد في معناها في الشر، وحالا نوشته عدهای از فقها این را قائلند پس صلاة در همان معنای لغویش است به آن قید و قیودی اضافه کردند، حالا صلاة صلاة است، آنکه می گوید اصلا عوض نشده است.

المذهب الثانی انها واقعة وهو ، حالا خیلی عجیب است، وهو قول الجمهور من الفقهاء والمعتزلة آنجا گفت من ائمتنا اینجا باز گفت جمهور، نفهمیدیم این دو تا چطور می شود کما قاله ابوالحسین فی المعتمد، کتاب بدی نیست چاپ شده اخیرا و سابقا دیده بودم کتاب بدی نیست یک دوره اصول تقریبا می شود گفت از اوائل همان اصول قدیم نوشته شده است، ابوالحسین بصری.

بعد اینهایی که منکر واقعا حقیقه الشرعیة احدها دو معناست حقائق وضعها الشارع، مبتکره لم یلاحظ فیها المعنی اللغویة اصلا وليس للعرب فیها تصرف وهو مذهب المعتزلة وقالوا تارة یصادف الوضع الشرعی علاقةً بینه وبين المعنی الی آخره من دیگر مختصر می خوانم. والثانی انها مأخوذة من الحقائق اللغویة علی سبیل المجاز بان یكون استعیر لفظها للمدلول الشرعی لعلاقة وهو اختیار الامام مراد فخر رازی است.

وهو فی الحقیقة توسط بین المذهبین، الاولین، بعد دیگر وارد شرح این اقوال و خصوصیات و غزالی چه گفته و اینها دیگر نمی شویم. ثم اختلف المثبتون فی وقوع الاسماء الشرعیة انه هل وقع النقل فیها مطلقا سواء تعلقت باصول الدین کالایمان او فروع او انما وقع فی فروع فقط ، فذهب المعتزله الی الاول یعنی هم در اصول ، الا انهم فرقوا بینهما فی التسمیة فخصوا اللفظ المتعلق بالفروع بالشرعی وبالأصول الدینی ، وذهب غیرهم الی ان النقل انما وقع فی فروع الشریعه فقط یعنی راه معلوم شد اصلا نسخ مباحثی را که آنها در این جهت مطرح کردند در این سیصد چهارصد سال یعنی از سالها سیصد و خورده ای تا این زمان ایشان یعنی هشتصد، این آراء را مفصلا متعرض شدند نحوه ی طرح بحث این است و بعد وارد بحث های دیگر می شود.

بعد تنبیهاتی را در ذیل این امر دارد ایشان می گوید وهذا الخلاف یضمحل اذا حقق الامر شیهه این معنا را از مرحوم نائینی دیدیم اگر یادتان باشد نائینی گفت این بحث فایده ندارد البتة نائینی از این راه که در فقه ما الفاضلی که استعمال شده در روایت امام صادق است، و در این زمان حقیقت شرعیه بوده است.

اینها از راه دیگری گفتند فایده ندارد، آن مباحثی را که مرحوم نائینی فرمود به خاطر اینکه روایات از امام صادق است طبعا در اسلام مذاهب مختلفی است در هر مذهبی اهل آن مذهب اختلاف ندارند این ارتباط به شیعه ندارد تعجب است از مرحوم نائینی.

خوب معلوم است معتزله هم همان مبنای اوائل را گرفتند و اختلاف ندارند این مبنایی که ایشان یعنی در روایاتی که ما از امام صادق داریم عرض کردیم امام صادق این را حدیث رسول الله حساب نمی کنند، این را کلام یک فقیه عن رسول الله می دانند، خوب معلوم است در آن زمان دیگر حقیقت شرعیه بحث نداشته، چون این فقیه دارای اصطلاح خاص خودش است، اینکه مرحوم نائینی اختصاص به شیعه ندارد اینجا ایشان می گوید نه هذا الخلاف یضمحل اذا حقق الامر وذلک انهم اتفقوا علی ان هذه الاسماء یتستفاد منها فی الشرع زیاده علی اصل وضع اللغة لکن اختلفوا هل ذلک المعنی یسر تلک المعنی موضوعه کالوضع الابتدائی من قبل الشرع او هی مبقاه علی الشرع او هی مبقاه علی الوضع اللغوی والشرع انما تصرف فی شروطها واحکامها فهذا موضع الخلاف والا نکتہی خاصی در خلاف نیست.

وإذا قلنا بان الشارع تصرف فذكر القاضي ، اینجا الحسین دارد، قاضی حسین نمی دانم مرادش کیست، فی کتاب الصیام من تعلیق کیفیة ذلک فقال الاسماء التي نقله الشارع من اللغة علی ثلاثة اقسام که حالا دیگر بعد بقیه ی کلام ایشان ...

این بحث چهارم ایشان بود، المبحث الخامس در تبیین مراد دینی و شرعی این را من الان چند بار عرض کردم ایشان در اینجا دارد که قسمت المعتزلة اللفظ الی دینیا وشرعی ، بعد در مبحث ششمش ان الشرعیة تطلق علی معینین این بحثی را که ایشان دارد ما هم داریم ما به این عنوان می گوئیم حقیقت شرعیه و حقیقت متشرعه ، کلامی را که متشرعه دارند، ایشان هم می گویند تارة فی کلام الشارع و ما فی کلام حملة الشرع این حقیقت متشرعه است، این مبحث ششم ایشان است.

مساله ی بحث هفتم، بحث کیفیت این مساله و طرح مساله است که ارزش ندارد، مساله ی هشتمی که ایشان دارد قال الشیخ ابواسحاق هذه اول مسألة نشرت فی الاعتزال ، اصلا در اعتزال بحث اول در ایمان شروع می شد که آیا حقیقت دینی دارد یا نه؟

وقال المعتزلة بمنزلة بین المنزلتين من مخصوصا می خوانم این منزلة بین المنزلتين مراد فسق است، نه ایمان نه کفر، یک منزله بین ماها معروف است آن برای جبر است، لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین منزله بین المنزلتين آن جبر است. آنجا مراد این است.

ای جعل الفسق منزلة متوسطة بین الکفر والایمان الی آخره .

البحث التاسع ، ثمره‌ی این بحث ببینید احدهما وهو اصله ، اصل بحث اصلا اصل این فایده هل بین الايمان و الكفر واسطة وهو الفسق ام لا که اصلا در کتب اصولی ما من دارم می‌خوانم فقط می‌خواهم بگویم به عنوان اشاره در کتب اصولی ما اصلا این بحث مطرح نشده است، این ثمره اصلا در کتب ما نیامده که بخواهد اثبات بکند بعد حالا ایشان مفصل وارد می‌شود.

الفائدة الثانية ان هذه الاسماء اذا وجدت في كلام الشارع مجردة عن القرينة محتملة للمعنى اللغوي والشرعي الى آخره، همین معنایی که الان ما داریم ، الان در کتب ما این فایده‌ی دوم را گفتند که عرض کردیم مرحوم نائینی می‌گوید این فایده هم بار نمی‌شود چون روایات ما از ائمه است.

این بحثی را که در کتاب اصول نوشتند این مرادشان نیست کسی که شافعی است تبعیت شافعی را می‌کند و رای شافعی را می‌گیرد کسی که معتزلی است رای معتزله را می‌گیرد، نه مرادشان بین ائمه‌ی شأن است ، یعنی با در نظر گرفتن اینکه من شیعه هستم یا شافعی هستم یا حنفی هستم والا آنها هر کدام برای خودشان مبانی خاص خودشان را دارند بعد ایشان دارد بحث این را می‌کند از صفحه‌ی ۵۲۸ ایشان اصلا وارد بحث دیگری می‌شود که کلا ما در اصولمان نداریم، اصلا کلا نداریم.

و این اسماء مستعربه است، اسمائی که در اصل عربی نیستند، اصلا ما این را نداریم، یک بخشی از صفحه‌ی ۵۲۸ حتی در صفحه‌ی ۵۳۱ الفاظی را آورده که تفردت به الفرس دون العرب وسرة العرب الى تعريبها لفظ كوز و جره و ابريق و تشت و خان و ... همین جور آورده است، فیروزج و... نصف صفحه الفاظی را آورده که اینها فارسی هستند اصلا این صفحه‌ی ۵۲۸ بحثی درباره‌ی الفاظ مستعربه را انجام دادند که اینها تعریب شدند یا هنوز به عربی خودشان به کاربرده شدند، الى آخر مبحث ایشان . دیگر خیلی من موجز خواندم که مطلب روشن بشود آنها چه گفتند ما چه گفتیم.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.